

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

اصل مسئله خلافت تشریعیه را ما به خوبی می‌توانیم از قرآن کریم استفاده کنیم. این خیلی مطلب مهمی است که خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم، بشر را تشریعاً به عنوان خلیفه خودش قرار داده است. این خلافت تشریعیه همان حکومت است که بشر بتواند از جانب خدا در زمین حکومت کند. آیاتش را هم مورد بحث قرار دادیم. و این نکته هم روشن شد که نباید نزاع کنیم که آیا این خلافت تشریعیه به نحو عام استغراقی است یا به نحو عام مجموعی است؟ به چه کیفیتی خداوند قرار داده؟ بلکه این را باید از ادله‌ی دیگر استفاده کنیم. از خود قرآن در این مورد نمی‌توانیم استظهاری کنیم که آیا همه را قرار داده یا برخی را قرار داده یا عام مجموعی است؟ اصل اینکه بشر از جانب خدا می‌تواند حکومت کند و این نکته روشن است که این حکومت حق اولی مردم - یعنی حکومت مردم بر مردم که خود مردم بپایند یک حاکمی را انتخاب کنند - نیست. به عنوان خلافت الهی است. بشر چون از جانب خدا خلیفه است و خدا چون حاکم علی الاطلاق است و حق حکومت دارد پس بشر هم از این جهت، حق حکومت دارد.

بیان شهید صدر در کیفیت خلافت

متأسفانه در تفاسیر یا در کتب فقهی راجع به نحوه استفاده خلافت تشریعیه از آیات قرآن بحثی نشده مقداری که من تتبع کردم بیشتر بحث را برده‌اند روی همین مسئله‌ی عام مجموعی و عام استغراقی و این حرفها. با این حال عبارتی را از شهید صدر رضوان الله علیه می‌خوانم که مؤید عرض ماست و لو این نحوه‌ی استدلال در کلمات ایشان نیست. ایشان در الاسلام یقود الحیات می‌فرماید: إن سلطة التشريع و سلطة التنفيذية - سلطة تشريعیه همان قانونگذاری است و سلطه تنفیذیه همان اجرا و دولت است -، قد اسندت ممارستها إلى الامة این مربوط به امت است. فالامة هي صاحبة الحق في ممارسة هاتين السلطتين امت صاحب این حق است در ممارست این دو سلطه بالطريقة التي يعينها الدستور، به همان طریقه‌ای که قانون معین می‌کند که امت چطور این سلطه‌ی تشریعیه را اعمال کند. وقتی نمایندگان مجلس را که انتخاب می‌کنیم معنایش این است که به آنها سلطه تشریعیه می‌دهیم که برای ما قانون جعل کنند. دولت هم سلطه‌ی اجرائیه و تنفیذیه است. بعد می‌فرمایند و هذا الحق یعنی سلطه تشریعیه و تنفیذیه حق استخلاف و رعاية مستمد من مصدر السلطات الحقيقي این یک حقی است که از سلطه حقیقی استفاده شده و هو الله تعالی. یعنی آن سلطه حقیقی مال خداوند متعال است. این را در صفحه 11 "الاسلام یقود الحیات" می‌گویند که ریشه‌ی اینها باید به خلافت الهی برگردد. یعنی اگر سؤال شود که انسان‌ها من حیث إنه انسان یا قوم یا امة به چه ملاکی می‌آیند گروهی را انتخاب کنند که شما برای ما قانون بنویسید، یک گروهی هم انتخاب کنند که این قانون را اجرا کنید؟ در جواب می‌گوئیم این حق از ناحیه‌ی خدای تبارک و تعالی به اینها داده شده و این حق، استخلاف از جانب خدای متعال است.

شهید صدر در عبارت دیگری در صفحه 124 می‌فرماید: استخلاف الله تعالی خليفة في الأرض لا یعنی استخلافه علی الأرض

فحسب، می‌فرماید اینکه خدا در روی زمین قرار داد به این معنا نیست که فقط بگوید تو عنوان خلیفه را داری، اسمت خلیفه است، عنوان خلیفه را داری، بل يشمل هذا الاستخلاف كلاً للمستخلف سبحانه و تعالی هر آنچه برای خداوند هست این استخلاف شامل آن هم می‌شود من اشیاء تعود إليه، هر آنچه که حق خدای تبارک و تعالی است، و الله هو ربّ الأرض، اینجا این را توسعه می‌دهد که خدای تبارک و تعالی ربّ الارض است و خیرات الأرض و ربّ الإنسان و الحيوان و كل دابة تنتشر في أرجاء الكون الفسيح هر جنبنده‌ای که روی زمین است، خدا ربّ انسان و حیوان و همه جنبندگان است، و هذا یعنی أن خلیفه الله في الأرض مستخلفٌ على كل هذه الاشياء، این خلیفه در تمام اینها خلافت دارد. اینجا یک مقداری از خلافت تشریعیّه توسعه هم دادند یعنی تصرفات روی زمین، این رب الارض بودن تصرفات در زمین است، تصرفات در آسمان‌ها، تصرفات در موجودات است، اینها اختیار اولی‌اش با خدای تبارک و تعالی است و خدا هم این اختیار را به بشر داده است. که مراد شهید صدر در این عبارت، اعم از خلافت تشریعیّه و خلافت تکوینیّه – یعنی تصرفات در روی زمین – که دیگران گفته‌اند، می‌باشد.

ما خلافت تکوینیّه را معنای دیگری کردیم، این حتماً در ذهن شریف‌تان باشد که خلافت تکوینیّه را تصرف در روی زمین، عمران الأرض معنا نکردیم؛ بلکه گفتیم آن تعلیمی است که خدای تبارک و تعالی به آدم داده در مورد اسماء خودش و آن توضیحاتی که آنجا عرض کردیم.

بیان مرحوم علامه در المیزان

مرحوم آقای طباطبائی در المیزان جلد 1 صفحه 15 می‌فرماید: لأن الخلافة المذكورة إنما كانت خلافة الله تعالى، این خلافتی که بشر دارد از ناحیه‌ی خداست لا خلافة نوع من الموجود الارضی كانوا في الأرض قبل الانسان و انقرضوا، کسی نگوید این خلافت‌هایی که در قرآن آمده خلافت یک قومی از انسان‌ها از اقوام گذشته است که منقرض شدند، ثم اراد الله تعالى أن يخلفهم بالانسان كما احتمله بعض المفسرين، و ذلك لأن الجواب الذي أجاب سبحانه به عنهم و هو تعليمها الاسماء لا يناسب ذلك. اگر معنای خلافت – همین احتمالی که در فرمایش مرحوم منتظری هم بود – که بگوئیم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» یعنی خلیفه‌ی از یک انسان یا یک جن یا موجوداتی که قبل از انسان بوده، علامه می‌فرماید این با «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» سازگاری ندارد، چه نیازی داشت که خدای تبارک و تعالی این تعلیل را بیاورد. لذا این خلافت خلافت از ناحیه خداست. منتهی بعد می‌فرماید فالخلافة غير مقصورة على شخص آدم، در همین «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» خلافت منحصر به آدم نیست بل بنوه یشارگونه فیها من غير اختصاص، ذریه‌ی آدم هم مشارکت دارند و يكون معنى تعليم الاسماء ايداع هذا العلم في الانسان، ما هم قبلاً عرض کردیم این "عَلَّمَ" تکوینی است یعنی این علم را در انسان قرار داده بحيث يظهر منه آثاره تدريجاً دائماً، آثار این علم تدریجاً روشن می‌شود، و لو اهتدى إلى السبيل أمكنه أن يخرج من القوة إلى الفعل، اگر این انسان هدایت بشود از قوه به فعلیت می‌رساند آن علم را، بعد می‌فرماید و يؤيد عموم الخلافة اینکه این خلافت برای همه قرار داده شد، قوله تعالى إذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح ثم جعلناكم خلائف في الأرض و يجعلكم خلفاء الأرض، باز ایشان تأکید دارد که این خلافت برای نوع بشر است.

ما به این نتیجه رسیدیم که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» اصلاً بر خلافت تشریعیّه دلالت ندارد. خلافت تکوینیّه است در وجود هر انسانی این علم به اسماء الهی وجود دارد به نحو ارتکازی، که می‌تواند انسان این را پرورش بدهد تقویت کند و از ملائکه‌ی الهی هم بالاتر برود. بعد اگر این را گفتیم بله، این اختصاص به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام هم ندارد، همه ذریه و حتی کفار و هر کسی را شامل می‌شود.

خدا نمی‌خواهد بگوید این یک نفر در روی زمین است و من فقط اسماء خودم را به این یک نفر یاد دادم و بقیه اولاد و ذریه‌اش را یاد ندادم. اولاً سؤال این است که آیا این خلافت و جعل، این جعل تکوینی هست یا نه؟ إِنِّي جَاعِلٌ یعنی انی خالق، در اینجا اخبار می‌کند. من می‌خواهم در روی زمین یک خلیفه‌ای قرار بدهم. بحث در خلقت خصوص آدم نیست و الا اگر بحث در خلقت خصوص آدم بود ملائکه نمی‌گفتند «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ» یعنی اینها از اخبار خدا آدم و ذریه‌ی آدم

را فهمیدند و الا مجالی برای این اعتراض نبود که عرض کنند «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» چون آدم پیامبر که افساد در روی زمین نمی‌کند! ذریه‌ی آدم بله، آن هم بخشی از آنها إلى يوم القيامة یفسد فیها و یسفک الدماء، منتهی خدا فرمود «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، من می‌دانم در میان اینها با اینکه جمعی از اینها افساد می‌کنند اما وقتی من این تعلیم را در نهاد اینها قرار دادم بسیاری از اینها راه سعادت را طی می‌کنند یا جمعی از اینها راه سعادت را طی می‌کنند به برکت همین قوه‌ای که در آنها قرار می‌دهم. لذا این أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا قرینه‌ی واضحی است که مراد بیش از یک نفر است؛ آن یک نفر را می‌دانند که نمی‌آیند روی زمین افساد کند!

اشکالی که به مرحوم منتظری رضوان الله علیه داشتیم اینکه همه این آیات را یک جا در بحث به میدان آورده است. ما عرض کردیم آیات دو طایفه هستند. بعضی از آیات بیانگر خلافت تکوینی هستند و بعضی هم بیانگر خلافت تشریعی هستند. مثل وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ (نور/55) تا آخر. ما آیه‌ای در قرآن که اطلاق داشته باشد که هم خلافت تکوینی را بگیرد و هم خلافت تشریعی را، پیدا نکردیم. ایشان از اول قلم شان بر این جاری شد که همه این آیات اطلاق دارد هم تکوینی و هم تشریعی را می‌گیرد. نهایتاً گفتند این آیه استعمار «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود/61) فیها فقط تکوینی است، آیه وراثت فقط تشریعی است، حق هم همین است. شما از آیه یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ (ص/26) را خلافت تکوینی می‌فهمید؟ یعنی این امامت را به عنوان خلافت تشریعی به عنوان یک منصب در ذریه‌ی من قرار می‌دهید؟ خدا فرمود «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره/124)، و لذا از خلافت تشریعی به عهد هم تعبیر می‌کنند. خلافت تکوینی عهد نیست بلکه حقیقتی در فطرت انسانهاست.

نسبت فطرت انسانی و مقام خلافت

اگر بپرسید «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجْسِسَانِهِ» (عوالی اللثالی، ج 1، ص 35) از کدام آیه از آیات قرآن به دست می‌آید؟ از همین آیه وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا به دست می‌آید. برای اینکه هر مولودی ارتکازاً علم به اسماء الهی دارد.

یک وقتی هست که می‌گوئیم این آیه فقط خصوص حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است و بعد هم به تنقیح مناط در انبیاء و اولیاء و معصومین تصرّی می‌دهیم این یک بیان است که بگوئیم این چنین است. که بگوئیم اینها فقط علم به اسماء الهی دارند. می‌خواهیم ببینیم درست هست یا نه؟

مسأله را این گونه مطرح می‌کنیم که آیا علم به اسماء الهی برای غیر معصوم ممکن است یا نه؟ آیا فطرتی که خدا به انسان داده، این انسان حتی من دون تحصیل بدون اینکه مدرسه‌ای برود، بدون اینکه استادی ببیند، اصلاً شاهدکار خلقت خدا این است که یک مولودی آفریده که بدون اینکه مدرسه برود علم به خدا دارد. منتهی علم ارتکازی دارد، اگر این از اول برود سراغ زرق و برق دنیا، هوی و هوس، آمال و آرزوها، این از بین می‌رود. اما اگر به این توجه پیدا کرد همین انسان غیر معصوم از ملائکه بالاتر می‌رود. الان شما گاهی در فضای مجازی می‌بینید صدای قرآن را می‌برند در کشورهای اروپایی پیش کفار، برخی که می‌شنوند همین‌طور می‌ایستند. یعنی این صدا با درون‌شان آشناست ولو زبان عربی بلد نیستند. یک آشنایی با فطرت هر انسانی دارد و لذا خیلی‌ها می‌گویند این کلمات انسانی نیست.

نتیجه علم به اسماء الهی

علم به اسماء یعنی اینکه به اسماء و صفات الهیه معرفت پیدا کنند. به عنوان مثال یکی از اسماء الهی خالقیت است، نفس انسان مگر خالقیت ندارد؟ نفس ما هر روز خلق می‌کند، یک چیزهایی را ایجاد می‌کند این هم یک مرتبه‌ای از خالقیت است. این

خالقیت‌های مصنوعی که در عالم خارج هست، الآن به اینجا رسیدیم که انسان ربانیت داشته باشد و پائین نمی‌آید.

حتماً این بحث را کار کنید، آیات خلافت تکوینی را از تشریعی جدا کنید، ما از این جاعل فی الارض خلیفه به قرائن متعدد ... خود این آیه جعل فیها من یفسد فیها برمی‌گردد به اینکه تو ذاتی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند، نمی‌گوید تو کسی را خلیفه قرار می‌دهی که اشتباه می‌کند و نمی‌تواند درست حکومت کند، این بلد نیست حکومت کند. این اشکالات را نکردند! اشکالات را بردند در تکوین انسان. انسان من حیث التکوین مفسد است و قوه‌ی افساد را دارد، قوه سفک الدماء را دارد و اینها همه قرائن است و قبلاً عرض کردم علم فرض کنید نسبت به خود آدم است. مسلم علم تکوینی است، تعلیم تکوینی است. اینطور نبود که آن تعلیم تعلیم اکتسابی بخواهد باشد. این تعلیم تکوینی باز به قرائن در خصوص خود آدم نیست و مربوط به همه‌ی انسانهاست.

آدم مسجود ملائکه است نه شخص آدم، بلکه آدم معلّم به اسماء مسجود ملائکه است یعنی هر آدمی که معلّم است یعنی همه بشر مسجود ملائکه هستند.

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» را همه گفتند یعنی أى الفطرة الاسلامية الالهية، أى الفطرة التوحيدية، فطرت توحیدی یعنی چه؟ یعنی علم به اسماء، إنه خالق، إنه رب، إنه واحد أحد، علم به اسماء همین است. همه آقایان این «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» را می‌گویند أى الفطرة التوحيدية لذا بعد دارد «حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ»، فطرت توحیدی همین علم به اسماء است یعنی خدا آدم را خلق کرد یک فطرت توحیدی به او داد و در ذریه‌اش قرار داد یک، یک علم اسماء هم به او داد؛ دو چیز نیست، چه استبعادی می‌کنیم که یکی از ادله‌ی عالم ذر همین خلافت توحیدی باشد. ما می‌گوئیم عالم ذر که در آیه به آن اشاره شده: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...» (اعراف/172) این استمرار بر اساس همان خلافت تکوینی است یعنی همان تعلیمی که دارند اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، یعنی وقتی انسان معلّم به این اسماء است، مثل قضیه ضروری به شرط محمول می‌شود، وقتی انسان منور به این نور و معلّم به این اسماء است یک حقیقتی را باور دارد، مگر می‌تواند بگوید نه، اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالوا بلى، این قالوا بلى لفظی نبوده، اینکه بگوئیم خدا از او سؤال کرده که من رب تو هستم؟ گفته بلى، این همین خلافت تکوینی است.

علامه در ادامه می‌فرماید و یؤید عموم الخلافة قوله تعالى «إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ»^[1] خدا می‌فرماید ما شما را خلیفه قرار دادیم یعنی یک نفر معیناً خلیفه نیست و متعدد است. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ^[2]، یا در سوره نمل و «وَجَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^[3]. همه اینها مؤید عموم خلافت است و خلافت اختصاص به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام ندارد منتهی عرض کردیم این «وَجَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ» یا باید برود در خلافت تشریعی و کاری به این «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ندارد، این فقط خلافت تکوینی است.

این یک اجمالی که می‌خواستم یک نتیجه‌گیری کنم که ما در قرآن خلافت تشریعی را داریم، وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ (نور/55) مسلم خلافت تشریعی است و آنجا خلافت تکوینی معنا ندارد. ما عرض کردیم در این آیه یک قرینه خیلی صریح وجود دارد که این استخلاف تشریعی است و اصلاً استخلاف تکوینی مراد نیست. آن قرینه هم کلمه‌ی وَعَدَ است، خلافت تکوینی که وَعَدَ نمی‌خواهد، خلافت تکوینی در انسان یا محقق شده یا نشده، تمام! می‌فرماید انسان‌هایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خدا وعده می‌دهد که بعداً حکومت در زمین را به اینها بدهد «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». (انبیاء/105)، آن وراثت هم وراثت تشریعی است، آیات وراثت که خواندیم و خیلی روشن است. «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (اعراف/128)، خلافت تشریعی من یشاء دارد، خدا خلافت تشریعی را به هر کسی نمی‌دهد، یعنی إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من یشاء نیست، همه انسان‌ها، آدم و ذریه او می‌شوند خلیفه تکوینی خدای تبارک و تعالی، «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي

الْأَرْضِ وَ». یعنی هنوز موفق نشده، « نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (قصص/5) این آیات اگر نگوئیم صریح! ظهور روشنی در خلافت تشریعیه دارد منتهی آنچه ما می‌گوئیم آیات خلافت تشریعیه در مقام این نیست که آیا به نحو استغراقی، به نحو مجموعی، آیا برای یک جمع خاصی است؟ گفتیم «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» (نور/55) می‌شود یک جمع خاصی، این جمع خاص چه خصوصیتی دارند؟ باید ادله‌ی دیگری بیاید خصوصیت اینها را بیان کند.

هذا تمام الكلام در آیات استخلاف. به نظر ما یک دسته دیگر از آیاتی که دلالت بر اصل الحکومة در اسلام دارد، آیات جهاد ابتدائی است که در جلسه آینده مورد بحث قرار خواهیم داد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . اعراف/ 69.

[2] . یونس/ 4.

[3] . نمل/ 62.